

وجوب پذیرش دیه بر جانی

سید محمد حسینی همدک^۱

غلامرضا یزدانی^۲

چکیده

هنگامی که قتلی صورت می گیرد، در اینکه بایستی قاتل را قصاص نمود، اختلافی دیده نمی شود؛ اما جای این سؤال است که: آیا می توان به جای قصاص و در عرض قصاص دیه را بر جانی واجب دانست یا خیر؟

قدیمین (ابن جنید و ابن ابی عقیل عمانی) معتقد هستند که قتل عمد موجب ثبوت حق دیه یا قصاص برای اولیای دم مقتول می شود و برای اثبات ادعای خویش به روایاتی تمسک نموده اند. در مقابل، مشهور امامیه معتقدند قتل عمد فقط موجب ثبوت حق قصاص برای مجنی علیه می شود. طبق قول اول پذیرش دیه بر جانی واجب است؛ اما طبق قول دوم بین فقهای امامیه اختلاف واقع شده است. عده ای مانند محقق اردبیلی معتقد به وجوب پذیرش دیه از باب وجوب حفظ نفس و عده ای مانند صاحب جواهر، قائل به عدم وجوب پذیرش دیه شده اند. این تحقیق با استفاده از شیوه کتابخانه به صورت تحلیلی به این مسئله پرداخته است. نگارنده با بررسی اقوال در نهایت قول محقق اردبیلی را اختیار می کند.

واژه های کلیدی: قصاص، وجوب پذیرش دیه، جانی، عفو.

۱. دانش پژوه سطح سه رشته تخصصی فقه و اصول مدرسه علمیه عالی نواب.

۲. هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

مقدمه

اصل قصاص فی الجمله به عنوان یکی از ضروریات اسلام پذیرفته شده و در آن اختلافی وجود ندارد. خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾. (بقره، ۱۷۹) به راستی خداوند قصاص را به عنوان اصلی بازدارنده قرار داده تا نفوس مؤمنان حفظ شود؛ اما در برخی مسائل فرعی مانند اجرای قصاص در زمان غیبت و کیفیت استیفای قصاص اختلاف شده است.

یکی از مسائل مورد اختلاف بین فقهای امامیه در باب قصاص، تخییر یا تعیین دیه به نفع اولیای مقتول است. از دیگر مسائل مورد اختلاف فقهای امامیه وجوب یا عدم وجوب پذیرش دیه بر جانی در صورت عفو اولیای دم از قصاص است. ابن جنید مطابق نظر عامه قائل به تخییر شده و بر این مسئله وجوب پذیرش دیه را بر جانی مترتب می کند؛ اما بعد از ابن جنید از این فتوا اعراض شده است. عده ای از فقها نیز به نحوی دیگر، از باب وجوب حفظ نفس، پذیرش پرداخت دیه را بر جانی واجب می دانند. بین فقهای شیعه در مورد اینکه آیا دیه به عنوان اصلی اولی برای خانواده مقتول ثابت است یا بعد از توافق با قاتل، دیه برای خانواده مقتول ثابت می شود، اختلاف است. عده ای از فقهای متقدم، مانند ابن جنید و ابن ابی عقیل معتقدند دیه به عنوان اصلی اولی برای خانواده مقتول ثابت است و رضایت یا عدم رضایت قاتل، نقشی در وجوب آن ندارد؛ ولی در مقابل، نظر مشهور فقهای شیعه این است که آن حقی که در قتل عمد برای خانواده مقتول ثابت است، تنها حق قصاص است؛ اما مهم تر از ذکر اقوال، شناخت مبانی و ادله هر یک از اقوال است:

۱- مبنای اول

دیه، یک اصل در قتل عمد است و ولی دم مقتول بین دیه و قصاص مخیر است. این نظر مورد قبول برخی از فقهای متقدم مانند: «ابن جنید اسکافی» و «ابن ابی عقیل عمانی» است. ابن جنید گوید: در قتل عمد ولی مقتول مخیر بین سه مورد است: قصاص

کند یا دیه بگیرد یا عفو کند و اگر ولی دم مقتول، دیه را برگزیند، اما قاتل از پرداخت دیه امتناع کند، حق با اولیای دم مقتول است و اگر قاتل فرار کرد، ولی دم می تواند از مال او دیه را اخذ کند. (اسکافی، ۱۴۱۶: ۳۴۵) ابن ابی عقیل نیز گوید: اگر اولیای دم، قاتل را ببخشند، دیگر قاتل کشته نمی شود و بر قاتل واجب است دیه را به اولیای دم بپردازد. (عمانی، بی تا: ۱۷۱)

۱-۱- دلیل قول اول (دیه یک اصل در قتل عمد است)

از میان ادله، می توان مستند این قول را تنها روایاتی دانست که از آن ها حکم ذکر شده، استظهار می شود.

۱- ابن بکیر نقل می کند: از امام صادق (علیه السلام) در مورد مؤمنی که مؤمن دیگری را عمداً به قتل رسانده سؤال شد. حضرت فرمودند: اگر به مؤمن بودن مقتول علم نداشته باید به اولیای مقتول سپرده شود و در نزد آنان به قتل اعتراف کند؛ پس اگر آنان او را عفو کنند نباید کشته شود و باید دیه را پرداخت کند و برده ای را آزاد کرده و دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد و شصت فقیر را اطعام کند. (عاملی، ۱۴۰۹: ۲۲/۳۹۸)

۲- از امام صادق (علیه السلام) از حکم مورد مؤمنی که مؤمن دیگری را به قتل رسانده و به مؤمن بودن وی علم داشته، سؤال شد که آیا راه توبه ای برای قاتل وجود دارد یا خیر. حضرت فرمودند: اگر نمی دانسته، توبه اش این است که به اولیای دم مقتول سپرده شود و به آنان بفهماند که او قاتل است؛ پس اگر او را بخشیدند باید به آنان دیه بپردازد و بنده ای را آزاد کرده و دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد و شصت فقیر را صدقه دهد. (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۴/۲۹۱)

تقریب استدلال: اگر ولی یا اولیای مقتول از قصاص عفو کنند، بر قاتل واجب است که دیه را بپردازد. از این وجوب چنین فهمیده می شود که مطالبه دیه توسط اولیای مقتول حق آنان است؛ بنابراین اولیای مقتول می توانند هر یک از دیه یا قصاص را مطالبه نمایند. (تبریزی، ۱۴۲۶: ۲۳۹)

۳- پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: کسی که ولی دم مقتول است مخیر بین دو کار است؛ یا فدیہ بگیرد و یا قصاص کند. (خوانساری، ۱۴۰۵: ۲۶۱/۷)

۴- در روایت دیگر نبوی وارد شده: کسی که صاحب خون است، بین سه امر مخیر است؛ قصاص کند، یا دیه بگیرد و یا عفو کند. (زمخشری، ۱۴۱۷: ۳۰۳/۱)

۱-۲- نقد دلیل قول اول

اولاً: در دو روایتی که از پیامبر ﷺ نقل شد، ضعف سندی وجود دارد. (موحدی لنکرانی، ۱۴۲۱: ۲۸۶؛ تبریزی، ۱۴۲۶: ۲۴۰؛ خوئی، ۱۴۲۲: ۱۵۲/۴۲)

ثانیاً: روایات دیگر نیز منطبق بر ادعای تخییر نیست؛ چراکه ظاهر این روایات دلالت می‌کند که بر جانی پرداخت دیه مطلقاً لازم است و این اطلاق شامل حالتی می‌شود که ولی دم مقتول، قاتل را عفو کرده و حاضر به پذیرش دیه نمی‌شود! در حالی که قائل به تخییر دیه به هیچ صورت این حکم را نمی‌پذیرد؛ زیرا برگشت قول به تخییر به این است که دیه مانند قصاص، حق ولی دم است و زمانی که اولیای دم آن را عفو کنند، دیه هم مانند قصاص ساقط می‌شود؛ بنابراین احتمال دارد لزوم پرداخت دیه در این روایات را حمل بر توبه کرده و بگوییم از شئون و مراتب توبه، پرداخت دیه است. (موحدی لنکرانی، ۱۴۲۱: ۲۸۶)

ثالثاً: بر فرض که دو روایت قبل را نتوان مقید نمود؛ اما در مقابل آن‌ها صحیحہ ابن سنان را داریم (از ادله قول مشهور) که قرینه است بر اینکه وجوب پرداخت دیه توسط جانی را باید مقید به رضایت او کرد. حال در صورتی که بین آن دو روایت با صحیحہ ابن سنان هم تعارض باشد، تقدم با صحیحہ ابن سنان است؛ زیرا با ظاهر قرآن کریم موافق است؛ چراکه از ظاهر قرآن کریم چنین استفاده می‌شود که در قتل عمد، اولیای مقتول فقط حق قصاص دارند و بنابراین اگر اولیای مقتول عفو کنند، بدون آنکه مالی را شرط کنند، حق قصاصشان ساقط شده و نمی‌توانند دیه را مطالبه کنند. (تبریزی، ۱۴۲۶: ۲۴۰)

۱-۳- حکم مسئله بر اساس قول اول

بر اساس این مبنا، اگر خانواده مقتول به جای قصاص یا عفو از قاتل دیه را طلب کنند، بر قاتل واجب است دیه را بپردازد؛ زیرا از همان ابتدا حق دیه در عرض حق قصاص و حق عفو برای اولیای دم ثابت شده و همان طور که اگر اولیای دم به جای دیه قصاص را انتخاب می کردند، قاتل حق خودداری نداشت و پذیرش آن بر او واجب بود، در اینجا هم که خانواده مقتول خواهان دیه شده اند پذیرش دیه بر او واجب است. اما باید توجه نمود که با توجه به نقدی که بر ادله این مبنا وارد بود، دیگر وجوب پذیرش دیه بر جانی هم طبق این قول ثابت نمی شود.

۲- مبنای دوم: تعیین قصاص

مشهور فقهای امامیه معتقدند که برای خانواده مقتول فقط حق قصاص ثابت است و دیه تنها در صورتی برای آنها ثابت می شود که با قاتل مصالحه کنند و قاتل راضی به پرداخت آن شود.

از قائلان به این قول می توان به فقهای چون شیخ طوسی، شیخ مفید، محقق حلی و صاحب جواهر اشاره نمود. شیخ طوسی در کتاب **خلاف** می فرماید: قتل عمد فقط موجب قصاص می شود و مال تنها در صورتی ثابت می شود که قاتل و اولیای مقتول بر دیه مصالحه کنند؛ اما دیه به غیر از رضایت قاتل ثابت نشده است. (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۷۶/۵) وی در ادامه بر این نظر ادعای اجماع کرده و می فرماید: دلیلی که این حرف را اثبات می کند، اجماع امامیه و اخبار مذکور در این باب است. (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۷۸/۵؛ مفید، ۱۴۱۳: ۷۳۵؛ حلی، ۱۴۰۸: ۲۱۳/۴) ضمناً صاحب جواهر هم این نظر را تأیید کرده و بر این مطلب ادعای ضرورت می کند. (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۷۸/۴۲)

۲-۱- ادله قول مشهور

الف: آیات قرآن

در آیه ﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ﴾ (مائده، ۴۵) (بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان است.) خداوند نفس را در مقابل نفس قرار داده و وقتی قاتل جان مقتول را گرفته است، در مقابل، برای خانواده مقتول مماثل آن یعنی حق قصاص ثابت می‌شود. در آیه ﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ (بقره، ۱۹۴) (پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوای پیشگان است.) نیز اعتدای خانواده مقتول نباید بیش از اعتدای قاتل باشد و بنابراین اگر قاتل مجبور به پرداخت دیه شود، به مفاد آیه عمل نشده است؛ چرا که این آیه هم مانند آیه قبلی شرط اعتدا را مماثلت می‌داند.

ب) روایات

نصوص متواتری که دلالت بر وجوب قصاص می‌کند، هیچ گونه اشعاری به تأخیر ندارد و اگر هم شک در تأخیر داشته باشیم، اصل عدم تأخیر است. (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۷۹/۴۲) در روایتی، امام صادق (علیه السلام) فرموده‌اند: هر شخصی که دیگری - کوچک باشد یا بزرگ - را به قتل برساند، محکوم به قصاص است. (عاملی، ۱۴۰۹: ۵۳/۲۹) در صحیح ابن سنان از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که: هر کس مؤمنی را عمداً به قتل برساند قصاص می‌شود، مگر اینکه اولیای مقتول دیه را قبول کنند؛ پس اگر اولیای مقتول به دیه رضایت دادند و قاتل هم به پرداخت دیه راضی بود باید دیه را بپردازد. (عاملی، ۱۴۰۹: ۱۹۶/۲۹) در این روایت وجوب پرداخت دیه منوط به رضایت قاتل شده و برای اولیای مقتول فقط حق قصاص ثابت شده است.

ج) قاعده اتلاف

علاوه بر آیات و روایات، می‌توان قاعده اتلاف را نیز دلیل بر این مطلب دانست، به

این بیان که: شخص، ضامن مماثل با آن چیزی است که تلف کرده و قاتل فقط جان مقتول را تلف کرده، پس به همین اندازه ضامن است و خانواده مقتول نمی‌توانند او را ملزم به پرداخت دیه کنند. (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۷۹/۴۲)

حال طبق این مبنا که حق دیه را برای اولیای دم مقتول ثابت نمی‌داند، اگر اولیای دم راضی شدند در مقابل اخذ دیه از قصاص بگذرند، آیا پذیرش دیه بر قاتل واجب است؟ دو نظر بر طبق این مبنا وجود دارد:

– **نظریه اول:** پرداخت دیه بر قاتل واجب است.

طبق این نظریه هر چند حق دیه مادامی که با رضایت قاتل نباشد، برای اولیای مقتول ثابت نیست، اما اگر اولیای دم در مقابل اخذ دیه از قصاص بگذرند، پذیرش و پرداخت آن بر قاتل واجب است؛ یعنی حکمی تکلیفی برای او ثابت می‌شود.

مرحوم محقق اردبیلی در کتاب **مجمع الفائدة** بعد از ذکر نظر مشهور و نظر ابن جنید اسکافی می‌فرماید: دلیل مذهب مشهور دلیل نیکویی است؛ اما مذهب مشهور از جهت دیگری دچار مشکل است؛ زیرا طبق مذهب مشهور اگر ولی دم مقتول در مقابل دریافت دیه، راضی به گذشت از حق قصاص شوند، پذیرش آن بر جانی واجب نیست، در حالی که حفظ نفس از قتل و جرح واجب است، هر چند که نیازمند بذل مال فراوانی باشد؛ بنابراین اگر می‌تواند در مقابل بذل مال، جاننش را نجات دهد باید مال را بذل کرده و جاننش را نجات دهد. پس اگر اولیای دم مقتول در مقابل دریافت دیه راضی بر عفو قصاص شدند، بر قاتل واجب است که مال را بذل کرده و جاننش را نجات دهد؛ در حالی که مطابق مذهب مشهور پرداخت دیه بر قاتل واجب نیست. ایشان در ادامه، دلیل وجوب قبول دیه را این‌طور بیان می‌کنند: درست است که فقط قصاص علیه قاتل ثابت می‌شود، اما هیچ‌گونه منافاتی بین اینکه اولاً و بالذات دیه بر قاتل واجب نیست (فقط قصاص علیه او ثابت شده) و بین وجوب اعطای مال برای رهایی از مرگ وجود ندارد؛ چرا که وقتی اولیای دم مقتول حاضر شوند در مقابل دریافت دیه از حق قصاص بگذرند، ادله وجوب حفظ نفس که از ادله عقلی یا نقلی

دیگری به دست آمده است، وجوب پرداخت دیه توسط قاتل را ثابت می کند؛ زیرا هر عاقلی درک می کند که اگر نفسش را در مقابل پرداخت مالی از مرگ نجات ندهد، کار مذمومی انجام داده است، مخصوصاً اگر مال پرداخت شده قلیل باشد. (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۳/۴۱۰)

سپس ایشان نظیری برای حکم مذکور ذکر کرده و می فرماید: وجوب حفظ نفس در مقابل پرداخت دیه مانند موردی است که اگر خانواده مقتول او را عفو کنند، بر او واجب است عفو را بپذیرد و اگر اولیای دم مقتول قصد ابراء وی را داشتند بر او واجب است ابراء را بپذیرد و حق ندارد بگوید: من اراده نکرده ام عفو و ابراء را بپذیرم و باید من را به عنوان قصاص به قتل برسانید. در مانحن فیه دلیلی بر عدم وجوب حفظ نفس وجود ندارد تا بتوان به وسیله آن، عموماً دال بر وجوب حفظ نفس را تخصیص زد. پس وجوب پرداخت دیه از باب حفظ نفس بعید نیست؛ همان طور که نظر ابن جنید و ابن ابی عقیل همین است، اگرچه مذهب صحیح مذهب مشهور است. (ولی در این مورد مشهور باید حکم به وجوب پرداخت دیه می دادند). (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۳/۴۱۰)

مرحوم محقق اردبیلی در قسمت پایانی کلامشان می فرماید: هیچ شکی وجود ندارد که احوط آن است که واجب است قاتل جانش را در مقابل پرداخت مال، نجات دهد، هر چند این مال چند برابر دیه باشد و وی متمکن از پرداخت آن باشد. (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۳/۴۱۰)

از دیگر طرفداران این نظریه صاحب *مفتاح الکرامه* است. ایشان می فرمایند: بین عدم وجوب شیء غیر از قصاص و بین وجوب بذل مال زمانی که اولیای دم مقتول رضایت به دریافت دیه می دهند، منافاتی وجود ندارد؛ زیرا وجوب حفظ نفس به وسیله ادله عقلی و نقلی دیگری ثابت شده است. اما ادله نقلیه ای که دلالت بر وجوب حفظ نفس می کنند به قدری زیاد است که نمی توان آن ها را شمارش کرد و فتاوی فقها در فروعات فقهی مختلف بر وجوب حفظ نفس دلالت دارد. فقها فتوا داده اند که اگر اراده شده شخصی به قتل برسد و وی می تواند در مقابل پرداخت مالی، جانش را

نجات دهد، بر او واجب است مال را پرداخت کرده و جاننش را نجات دهد. ممکن است کسی اشکال کند که شارع مقدس قاتل را به اتلاف نفس امر کرده، همانند مرتد؛ بنابراین حفظ نفس بر وی واجب نیست. در پاسخ به این اشکال باید گفت: شارع او را امر به اتلاف نفسش نکرده است؛ زیرا اگر چنین بود صلح بر دیه و عفو، جایز نبود، در حالی که (به اتفاق فقها) صلح بر دیه جایز است. (عاملی، بی تا: ۹۵/۱۱)

اما تقریر دلیل عقلی بر وجوب حفظ نفس، این گونه است: عقل کسی را که قادر است در مقابل پرداخت مال، جاننش را نجات دهد، اما حاضر نیست مال را پرداخت کند، مذمت می کند؛ همان طور که اگر اولیای دم، قاتل را عفو کنند و او بگوید من حاضر نیستم عفو شوم، باز هم مورد مذمت عقل قرار می گیرد. در این مقام دلیلی وجود ندارد که بتواند ادله وجوب حفظ نفس را تخصیص زند. ایشان در ادامه تنظیری به حکم مذکور زده و می فرمایند: نصوص و ظاهر فتاوی فقها بر این است که اگر جماعتی مردی را به قتل برسانند، ولیّ این شخص حق دارد یک نفر از آن ها را قصاص کند و بر بقیه قاتلان واجب است مازاد دیه را پرداخت کنند و جماعت قاتل نمی تواند بگویند: ما را قصاص کنید و مازاد دیه را به خانواده ما بدهید.

ایشان در ادامه به ذکر عبارات اصحاب امامیه مثل کتاب *النهایه و المقنعه و الوسيله* پرداخته که حاصل این عبارات بدین گونه است: اگر قاتل نخواهد دیه را بپردازد، اولیای مقتول حق ندارند وی را مجبور به پرداخت دیه کنند. ایشان در توجیه این عبارات می فرمایند: این عبارات دلالتی بر اینکه بر قاتل واجب نیست دیه را در مقابل حفظ نفسش پرداخت کند، ندارد. (عاملی، بی تا: ۹۵/۱۱)

مرحوم شهید اول در کتاب *اللمعه الدمشقیه* وجوب پرداخت دیه بر قاتل را به عنوان احتمال مطرح کرده و می فرمایند: اگر اولیای دم مقتول حاضر به دریافت دیه شوند، در وجوب پرداخت دیه بر قاتل وجهی وجود دارد؛ زیرا حفظ نفس وجوب دارد و آن هم متوقف بر پرداخت دیه است. (عاملی، ۱۴۱۰: ۳۷۲) شهید ثانی در کتاب *الروضه*

البیهه می‌فرمایند: وجوب پرداخت دیه بر قاتل نه تنها وجه دارد بلکه ابن جنید هم به آن قائل شده است. ایشان با استناد به تعلیل کلام شهید اول می‌فرماید: اگر تعلیل وجوب حفظ نفس را بپذیریم، باید قائل شویم اگر اولیای دم مقتول درخواست مالی بیشتر از دیه را داشتند (و قاتل قادر به پرداخت آن بود) بر وی واجب است این مبلغ را بپردازد. (عاملی، ۱۴۱۰: ۹۰/۱۰)

– نظریه دوم: پرداخت دیه بر قاتل واجب نیست.

قائلان این نظریه معتقدند که در قتل عمد، آن چیزی که علیه قاتل ثابت می‌شود فقط قصاص است و ثبوت دیه فقط با رضایت قاتل انجام می‌پذیرد و اگر قاتل مایل نباشد، پذیرش دیه بر او واجب نیست.

صاحب جواهر یکی از طرفداران این نظریه است، که می‌فرماید: ظاهر عبارت محقق حلی در کتاب *شرایع* و علامه حلی در *قواعد* و ظاهر عبارت مشهور این است که بر قاتل، پذیرش دیه واجب نیست؛ چراکه این فتوا مقتضای اصل عدم وجوب پذیرش دیه بر جانی است و هیچ دلیلی بر وجوب حفظ نفس در این مقام (بعد از تعلق حق اولیای مقتول) وجود ندارد. (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۸۰/۴۲)

حال از جمله ادله‌ای که برای این قول ذکر می‌شود، عبارت است از:

الف) نفی وجوب حفظ نفس در این مقام

همان طور که گفته شد حق اولیای مقتول به قصاص قاتل تعلق گرفت؛ یعنی اولیای مقتول می‌توانند جان وی را بگیرند؛ بنابراین چون نفس او به عنوان حق برای دیگری تعلق گرفته، وجوبی در کار نیست. شاهد عدم وجوب حفظ نفس جانی این است که: اگر قاتل اراده کند که از کارش توبه نماید، واجب است خویش را تسلیم اولیای دم کند، هر چند علم داشته باشد که او را قصاص می‌کنند؛ در حالی که اگر حفظ نفسش واجب بود، از باب حفظ نفس نباید خود را تسلیم ولی دم می‌کرد. بر فرض وجوب حفظ نفس و وجوب پرداخت دیه نیز، این حکم برای ولی، حقی را ثابت نمی‌کند، به گونه‌ای که اگر جانی از پرداخت دیه امتناع کرد، اولیای مقتول حق ندارند از مال

جانی تقاص کنند. (تبریزی، ۱۴۲۶: ۲۴۰)

ب) اجرای اصل

به این معنا که: اگر اولیای مقتول از قصاص گذشت کردند، شک می‌کنیم که آیا پذیرش دیه و پرداخت دیه بر قاتل واجب است یا خیر؟ در پاسخ می‌آید که: تا زمانی که اولیای دم، تقاضای قصاص نکرده بودند، پرداخت آن بر قاتل واجب نبود، حالا هم استصحاب عدم وجوب پرداخت دیه را جاری می‌کنیم که موافق اصل خواهد بود. (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۸۰/۴۲)

۳- نظر مختار

وجوب حفظ نفس در فروع مختلف فقهی جاری است و بر بسیاری از احکام حاکم است. به عنوان نمونه شیخ طوسی در کتاب **خلاف** می‌فرماید: هرگاه فردی به خوردن مردار مضطر شود، بر او واجب است که از آن بخورد و امتناع از خوردن آن جایز نیست. اما شافعی در این مسئله دو وجه ذکر کرده است: ۱. همان که در سطر قبل گذشت؛ ۲. قول ابواسحاق که می‌گوید بر چنین شخصی خوردن مردار واجب نیست؛ چون ممکن است برای او در امتناعش از خوردن مردار غرضی باشد و آن اینکه می‌خواهد آلوده به نجاست نشود.

دلیل قول مختار این است که: به‌بدهات می‌دانیم دفع ضرر از نفس واجب است؛ پس هرگاه خوردن مردار در حال اضطرار مباح باشد و به‌وسیله آن ضرر بزرگی از نفس دفع شود، خوردن آن واجب خواهد شد. (طوسی، ۱۴۰۷: ۵۴۴/۲) بنابراین در مانحن‌فیه هم باید وجوب حفظ نفس مقدم باشد. اما قول صاحب جواهر که معتقد است در این مقام بعد از تعلق حق غیر، وجوب حفظ نفس ثابت نیست، دچار خدشه و مناقشه است؛ زیرا چیزی که مانع از ادله وجوب حفظ نفس بود، تعلق حق خانواده مجنی‌علیه بر قصاص است، در حالی که مسئله بدین فرض استوار است که خانواده مقتول از حق قصاص خود گذشت کرده‌اند و حاضر به پذیرش دیه هستند و بعد از

آنکه مانع رفع شد، ادله وجوب حفظ نفس اثر خود را می‌گذارد. آنچه سبب اطمینان به حکم مذکور می‌شود این است که: فقها حکم کرده‌اند خودکشی قاتل جایز نیست و غیر از ولی دم مقتول، قاتل برای دیگران محقون الدم محسوب می‌شود؛ پس حفظ جان قاتل برای خودش و دیگران واجب است. بنابراین منافاتی بین تعلق حق قصاص برای اولیای دم مقتول و وجوب حفظ نفس قاتل وجود ندارد و بر وی واجب است اگر متمکن از پرداخت دیه است، دیه را پرداخت کند. اما دلیل دوم صاحب جواهر نیز با ایراد همراه است؛ چراکه اساساً اصول عملی در مواردی کاربرد دارند که دلیلی - اعم از قطع و ظنون معتبر - وجود نداشته باشد؛ در حالی که در بحث حاضر ادله وجوب حفظ نفس حکم می‌کنند که بر قاتل پذیرش شرایط مقتول برای نجات جان خویش واجب است. ضمن آنکه ادله‌ای مثل آیه ﴿لَا تَلْقُوا بَایْدِکُمْ اِلٰی التَّهْلُکَہِ﴾ (خودتان را به دست خویش به هلاکت نیندازید) (بقره، ۱۹۵) می‌تواند مؤید حکم مذکور باشد؛ چراکه اگر جانی متمکن از پرداخت دیه است و اولیای مقتول هم از حق قصاصشان گذشته باشند، با امتناع قاتل از پرداخت دیه وی به هلاکت می‌افتد و آیه از هلاکت اختیاری نهی کرده و آن را حرام می‌داند.

نتیجه گیری

در بین فقها دو نظریه مبتنی بر تعیینی بودن قصاص یا تخییری بودن آن و ثبوت دیه برای اولیای دم معنی علیه در قتل عمد وجود دارد. ابن جنید اسکافی و ظاهر عبارت عمانی، تخییری بودن آن را از طریق روایات اثبات می کند؛ اما در مقابل آنها، قول مشهور بیان می شود که برای خانواده مقتول تنها حق قصاص را ثابت می داند. قابل ذکر است که قول مشهور خودش بر دو قسم تقسیم می شود: فقهایی مانند محقق اردبیلی قائل به وجوب پرداخت دیه شده اند و عمده دلیل آنها حفظ وجوب نفس است و فقهایی مانند صاحب جواهر، پذیرش دیه به جای قصاص را بر جانی واجب نمی دانند و استدلال آنها از طریق عدم وجوب حفظ نفس در مانحن فیه و نیز اجرای اصل است. اما با توجه به تحلیل های ذکر شده، قول محقق اردبیلی مختار نویسنده است.

کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. اردبیلی، احمد بن محمد، ۱۴۰۳، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. اسکافی، ابن جنید محمد بن احمد، ۱۴۱۶، *مجموعه فتاوی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. تبریزی، جواد، ۱۴۲۶، *تنقیح مبانی الأحکام، کتاب القصاص*، چ ۲، قم: دار الصدیقة الشهيدة (ع).
۴. حلّی، جعفر بن حسن، ۱۴۰۸، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام*، چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۵. خوانساری، سیداحمد، ۱۴۰۵، *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*، چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۶. خوئی، سیدابوالقاسم، ۱۴۲۲، *مبانی تکملة المنهاج*، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی (ع).

۷. زمخشری، محمود، ۱۴۱۷، *الفائق فی غریب الحدیث*، بیروت.
۸. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷، *الخلاف*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۹. عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹، *وسائل الشیعة*، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
۱۰. عاملی، سیدجواد، بی تا، *مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۱. عاملی، محمد بن مکی، ۱۴۱۰، *اللمعة الدمشقية فی فقه الإمامیة*، بیروت: دار التراث - الدار الإسلامية.
۱۲. عاملی، زین الدین بن علی، ۱۴۱۰، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقية*، حاشیه کلانتر، قم: کتابفروشی داوری.
۱۳. عمانی، حسن بن علی بن ابی عقیل، بی تا، *مجموعه فتاوی*، قم.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۲۹، *الکافی*، قم: دار الحدیث للطباعة و النشر.
۱۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳، *المقنعة*، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (رحمته الله).

١٦. موحى لكرانى، محمد، ١٤٢١، *تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة* -

القصاص، قم: مركز فقهى ائمه اطهار (عليه السلام).

١٧. نجفى، محمد حسن، ١٤٠٤، *جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام*، ج ٧،

بيروت: دار إحياء التراث العربى.